

A	
abroad	پهن، گسترش یافته، وسیع، خارج، بیرون، خارج از کشور، بیگانه، ممالک بیگانه
abrupt	تند، پرتگاه دار، سرایشی، ناگهان، ناگهانی، بیخبر، درشت، جدا کردن
absurd	[ab·surd əb'sɜ:d] پوچ، ناپسند، یاوه، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث، مضحک
abuse	بد بکار بردن، بد استعمال کردن، سو استفاده کردن از، ضایع کردن، بد رفتاری
accelerate	شتاباندن، تسریع کردن، تند کردن، شتاب دادن، بر سرعت (چیزی) افزودن، تند
accentuate	[ac·cen·tu·ate æk'sentʃueɪt] با تکیه تلفظ کردن، تکیه دادن، تاکید کردن، اهمیت دادن، برجسته نمودن
acceptable	پذیرا، پذیرفتنی، پسندیده، قابل قبول، مقبول
acclaim	[ac·claim ə'kleɪm] تحسین، ادعا کردن، افرین گفتن، اعلام کردن، جار کشیدن، ندا دادن، هلهله یا
account	شمردن، حساب کردن، محاسبه نمودن، (حق) حساب پس دادن، ذکر علت
accurate	دقیق، صحیح
acknowledge	قدردانی کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن، وصول نامه ای را اشعار داشتن
acquire	بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن
actually	واقعا، بالفعل، عملا، در حقیقت
advanced	پیشرفته، ترقی کرده، پیش افتاده، جلوفتاده
advantage	مزیت دادن: (v.i & v.t)، فایده، صرفه، سود، برتری، بهتری، مزیت، تفوق
advent	ظهور و ورود
adverse	مخالف، مغایر، ناسازگار، مضر، روبرو
advice	اندرز، رایزنی، صوابدید، مشورت، مصلحت، نظر، عقیده، پند، نصیحت، آگاهی
afford	دادن، حاصل کردن، تهیه کردن، موجب شدن، از عهده برآمدن، استطاعت داشتن
aggravating	['ag·gra·vat·ing 'ægrəveɪtɪŋ] بدتر کننده، سخت کننده، شدید کننده
agile	[ag·ile 'ædʒaɪl] چابک، زرنک، فرز، زیرک، سریع الانتقال
agitate	بکار انداختن، تحریک کردن، تکاندادن، اشفتن، پریشان کردن، سراسیمه کردن
albeit	اگرچه، ولو اینکه
allocation	تخصیص
allow	، رخصت دادن، اجازه دادن، ستودن، پسندیدن، تصویب کردن، روا دانستن
alter	، تغییر دادن، عوض کردن، اصلاح کردن، تغییر یافتن، جرح و تعدیل کردن
amaze	متحیر ساختن، مبهوت کردن، مات کردن، سردرگم کردن، سردرگم، متحیر
ambiguous	بابهام، تاریک (از لحاظ مفهوم)، دوپهلو، مبهم
amenity	[a·men·i·ty ə'mi:nəti] سازگاری، مطبوعیت، نرمی، ملایمت
ample	فراخ، پهناور، وسیع، فراوان، مفصل، پر، بیش از اندازه

amusement	سرگرمی، تفریح، گنجی، گمراهی، فریب خوردگی، پذیرایی، نمایش
analogous	مانند، قابل مقایسه، متشابه
analyze	تجزیه کردن، تحلیل کردن، (مج.) موشکافی کردن، جدا کردن، جزئیات را مطالعه
ancient	باستانی، دیرینه، قدیمی، کهن، کهنه، پیر
annoying	رنجش اور
anticipate	پیش بینی کردن، انتظار داشتن، پیشدستی کردن، جلو انداختن، پیش گرفتن بر، سبقت جستن بر
antiquated	کهنه، منسوخ، متروک، قدیمی
apparent	پیدا، آشکار، ظاهر، معلوم، وارث مسلم
appealing	[ap'peal·ing -lɪŋ] جذاب، خوش ایند
appropriate	اختصاص دادن، برای خود برداشتن، ضبط کردن، درخور، مناسب، مقتضی
approximately	تقریباً
aptly	مستعد، قابل، درخور، مناسب، شایسته، محتمل، متمایل، آماده، زرنک
arbitrary	اختیاری، دلخواه، مطلق، مستبدانه، قراردادی
archaic	[ar·cha·ic a:'keɪɪk] کهنه، قدیمی، غیر مصطلح (بواسطه قدمت)
arid	خشک، بایر، لم یزرع، خالی، بیمزه، بیروح، بی لطافت
assert	[as·sert ə'sɜ:t] دفاع کردن از، حمایت کردن، ازاد کردن، اظهار قطعی کردن، ادعا کردن، اثبات
assimilate	یکسان کردن، هم جنس کردن، شبیه ساختن، در بدن جذب کردن، تحلیل رفتن
assortment	[as'sort·ment -mənt] ترتیب، مجموعه، دسته، دسته بندی، طبقه بندی
astounding	[as'tound·ing -dɪŋ] گنج، متحیر، مبهوت کردن
astute	[as·tute ə'stju:t] زیرک، ناقل، دانا، هوشیار، محیل، دقیق، موشکاف
attractive	کشنده، جاذب، جالب، دلکش، دلربا، فریبنده
authorize	اجازه دادن، اختیار دادن، تصویب کردن
autonomous	دارای حکومت مستقل، خودمختار، (زیست شناسی) دارای زندگی مستقل
avoid	دوری کردن از، احتراز کردن، اجتناب کردن، طفره رفتن از، (حق.) الغاء کردن
B	
baffle	گنج یا گمراه کردن، مغشوش کردن، دستپاچه کردن، بی نتیجه کردن، پریشانی
balanced	متعادل، متوازن
bear	خرس، سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزاتر از قیمت واقعی
benefit	(.vi & .vt): منفعت، استفاده، احسان، اعانه، نمایش برای جمع اوری اعانه
blind	کور کردن: (.vt & .vi)، کور، نابینا، تاریک، ناپیدا، غیر خوانایی، بی بصیرت
block	بند آوردن، انسداد، جعبه قرقه، اتحاد دو یا چند دسته بمنظور خاصی، بلوک

blur	[blɜː]	لکه، تیرگی، منظره مه الود، لک کردن، تیره کردن، محو کردن، نامشخص بنظر
brief		کوتاه مختصر، حکم، دستور، خلاصه کردن، کوتاه کردن، آگاهی دادن
brilliant		تابان، مشعشع، زیرک، با استعداد، برلیان، الماس درخشان
broaden		پهن کردن، وسیع کردن، منتشر کردن
burgeon		جوانه زدن، در آمدن، شروع برشد کردن
C		
caliber		قطر گلوله، قطر دهانه تفنگ یا توپ، کالیبر، (مج.) گنجایش، استعداد
caution		احتیاط، پیش بینی، هوشیاری، وثیقه، ضامن، هوشی هوشیار کردن، اخطار
celebrated		جشن گرفتن، عید گرفتن، این (جشن یا عیدی را) نگاه داشتن، تقدیس کردن
challenge		بمبارزه طلبیدن، رقابت کردن، سرپیچی کردن، سرتافتن، متهم کردن، طلب حق
chaotic	[cha·ot·ic ker'ɒtɪk]	پرهرج ومرج، بی نظم
characteristic	[char·ac·ter·is·tic ,kærəktə'rɪstɪk]	مشخصه
charisma	[cha·ris·ma kə'rɪzmə]	عطیه الهی، جذبه روحانی، گیرایی، گیرش، فره (=charism)
chiefly	[chief·ly 'tʃi:flɪ]	مخصوصا، بطور عمده
circulate		گردش کردن، به گردش در آوردن
clarify		روشن کردن، واضح کردن، توضیح دادن
classify		دسته بندی کردن، طبقه بندی کردن
clever		ناقلا، زرننگ، زیرک، باهوش، با استعداد، چابک
coarse		درشت، خشن، زبر
coherent		چسبیده، مربوط، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی
commonplace		پیش پا افتاده، معمولی، مبتذل، همه جایی
comparatively		نسبتا، بطور مقایسه
compel		مجبور کردن، وادار کردن
complex		پیچیده، مختلط
conceal	[con·ceal kən'si:l]	پنهان کردن، نهمان کردن، نهفتن
conceivably	[con'ceiv·a·bly -blɪ]	بطور امکان پذیر
condensed		فشرده، خلاصه شده، تغلیظ شده، چگالیده
confidentially		محرمانه، دارای ماموریت محرمانه، راز دار
confirm		تایید کردن، تصدیق کردن
conform		همنوایی کردن، مطابقت کردن، وفق دادن، پیروی کردن
conscientious		با وجدان، وظیفه شناس

conservation		نگهداری، حفاظت، حفظ منابع طبیعی
consistently		سازگار
conspicuously		انگشت نما، پدیدار، آشکار، توی چشم خور
constant		پایدار، ثابت قدم، باثبات، استوار، وفادار، دائمی
contaminate		الودن، ملوث کردن، سرایت دادن
contemporary		معاصر، همزمان، هم دوره
contradictory	[,con·tra'dic·to·ry ,kantrə'di:təri /'kɒn-]	متناقض، مخالف، متباین، (من.) ضد و نقیض
controversial		مباحثه‌ای، جدلی، جدال امیز، هم ستیز، هم ستیز گر، هم ستیز گرانه
convenient		راحت، مناسب، راه دست
conventional		عرفی، قراردادی
convert		تبدیل کردن، معکوس کردن
convey		رساندن، بردن، حمل کردن، نقل کردن
convince		متقاعد کردن، قانع کردن
core		چنبیره، هسته
crack		شکاف، ضربت، ترق تروق، ترک‌اندیدن،(شلاق) را بصدا درآوردن، تولید صدای
create		آفریدن، ایجاد کردن
creep		خزیدن، مور مور شدن
critical		بحرانی، وخیم، منتقدانه
crucial	[cru·cial 'kru:ʃl]	وخیم، بسیار سخت، قاطع
crush		فشردن، چلانیدن، له شدن، خرد شدن، باصدا شکستن
cultivate	[cul·ti·vate 'kʌltɪveɪt]	کشت کردن، زراعت کردن (در)، ترویج کردن
curative	[cur·a·tive 'kjʊərətɪv]	دارای خاصیت درمانی، علاج بخش، شفا بخش
curious	[cu·ri·ous 'kjʊəriəs]	کنجکاو، نادر، غریب
currency		پول، رواج
D		
debilitating	[de·bil·i·tate di'bilɪteɪt]	ناتوان کردن، ضعیف کردن
deceptive	[de'cep·tive -ptɪv]	فریبنده، فریبا، گول زننده، فریب‌آمیز
decline		کاهش، شیب پیدا کردن، رد کردن، نپذیرفتن، صرف کردن(اسم یا ضمیر)، زوال
deep		گود، ژرف، عمیق
defy		بمبارزه طلبیدن، تحریک جنگ کردن، شیر کردن
delicate		ظریف، خوشمزه، لطیف، نازک بین، حساس

delighted	خوشی، لذت، شوق، میل، دلشاد کردن، لذت دادن، محظوظ کردن
demand	خواستار شدن، درخواست، مطالبه، طلب، تقاضا کردن، مطالبه کردن
demonstration	دمونستراسیون، تظاهرات نمایش، اثبات
dense	متراکم، چگال
depend on	وابسته بودن، مربوط بودن، منوط بودن
deplete	تهی کردن، خالی کردن، به ته رسانیدن
destroy	خراب کردن، ویران کردن، نابود ساختن، تباہ کردن
detect	پیدا کردن، کشف کردن، (م.م.) نمایان ساختن
determined	تصمیم گرفتن، مصمم شدن، حکم دادن، تعیین کردن
develop	توسعه دادن، بسط دادن، پرورش دادن
dictate	دیکته کردن، با صدای بلند خواندن، امر کردن
dignitary	شخص بزرگ، عالی مقام
dim	کم نور، تاریک، تار، مبهم (adj.)، تار، تاریک، تیره کردن
disapproval	عدم رضایت، عدم تصویب
discernible	[dis'cern · i · ble - nəbl] تشخیص دادنی، قابل تشخیص، مشاهده کردنی
discreetly	محتاطانه، از روی بصیرت
disguise	[dis · guise dis'gaɪz] تغییر قیافه دادن، جامه مبدل پوشیدن، نمان داشتن، پنهان کردن، لباس مبدل، تغییر
disperse	پراکنده کردن، متفرق ساختن
display	نمایش، نمایش دادن، نمایاندن
disregard	نادیده گرفتن، اعتنا نکردن، عدم رعایت
disruptive	درهم گسیخته، نفاق افکن
distinct	مشخص، مجزا، جدا، واضح، شمرده، ممتاز
distinguish	تمیز دادن، تشخیص دادن، دیفرانسیل گرفتن، دیدن، مشهور کردن، وجه تمایز قائل
distort	کج کردن، تحریف کردن، از شکل طبیعی انداختن
distribute	پخش کردن، تقسیم کردن، تعمیم دادن
diverse	گوناگون، مختلف، متغیر، متمایز
documented	مدرک، سند، دستاویز، ملاک، سندیت دادن
dominant	چیره، مسلط، حکمفرما، نافذ، غالب، برجسته، نمایان، عمده، مشرف، متعادل
dormant	وسیله تاخیری، خوابیده، ساکت، در حال کمون
drab	زن شلخته، فاحشه، جکناخت و خسته کننده، خاکستری، کسل کننده
dramatic	مایشی، مهیج

durable	باودام، پایا، دیرپای
dwelling	ساکن، خانه، منزلگاه، منزل کردن، پیاده شدن برای استراحت، مسکن
E	
elaborate	استادانه درست شده، بزحمت درست شده، به زحمت ساختن، دارای جزئیات
element	عنصر
elementary	مقدماتی، ابتدایی، اصلی
elicit	بیرون کشیدن، استخراج کردن، استنباط کردن
eliminate	حذف کردن، محو کردن، (از معادله) بیرون کردن، رفع کردن، برطرف کردن
elude	اجتناب کردن از، طفره زدن، دوری کردن از
emphasize	باقوت تلفظ کردن، تایید کردن (در)، اهمیت دادن، نیرو دادن به
enact	بصورت قانون درآوردن، وضع کردن (قانون) تصویب کردن، نمایش دادن
encircle	دور گرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دور چیزی گشتن، دربرداشتن
encompass	دور گرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دارا بودن، شامل بودن، دربر گرفتن، محاصره
encourage	تشویق کردن، دلگرم کردن، تشجیح کردن، تقویت کردن، پیش بردن، پروردن
endorse	پشت نویسی کردن، ظهر نویسی کردن جیرو کردن، امضاء کردن، پشت نویسی
endure	تحمل کردن، بردباری کردن در برابر، طاقت چیزی را داشتن، تحمل، پایداری
energetic	پرتکاپو، کارمایه‌ای، جدی، کاری، فعال، دارای انرژی
enhance	بالا بردن، افزودن، زیاد کردن، بلند کردن
enormous	بزرگ، عظیم، هنگفت
enrich	غنی کردن، پرمایه کردن، توانگر کردن
entirely	کاملاً، کلاً، سراسر
erode	فرساییدن، خوردن، ساییدن، فاسد کردن، ساییده شدن
erratic	نامنظم، سرگردان، غیر معقول، متلون، غیر قابل پیش‌بینی، دمدمی مزاج
evaporate	تبخیر کردن، تبدیل به بخار کردن، تبخیر شدن، بخار شدن، خشک کردن، بر باد رفتن
even	کردن، حتی، هم، درست، اعداد جفت
evident	بدیهی، آشکار، مشهود
exaggerate	اغراق‌آمیز کردن، بیش از حد واقع شرح دادن، مبالغه کردن در، گزافه‌گویی
exceedingly	بحد زیاد
exceptional	استثنایی
exclusively	"منحصراً"، مخصوصاً
exemplify	بامثال فهمانیدن، بانمونه نشان دادن

exhaust		آگزوز، خروج (بخار)، در رو، مفر، تهی کردن، نیروی چیزی را گرفتن، خسته
exhibit		نمایش دادن، در معرض نمایش قرار دادن، ارائه دادن، ابراز کردن
expansion		توسعه، بسط، انبساط
exports		صادر کردن، بیرون بردن، کالای صادره، صادرات
extensive		پهنای، وسیع، بزرگ، بسیط، کشیده
extremely		بشدت، بافراط
F		
fabricate		ساختن
face		صورت، نما، روبه، مواجه شدن
facet	[fac·et 'fæsɪt]	صورت کوچک، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی، تراش، شکل، منظر
fallacy	[fal·la·cy 'fæləsi]	سفسطه، دلیل سفسطه آمیز، استدلال غلط
favor	[fa·vor 'feivə(r)]	التماس، توجه، مرحمت، مساعدت، طرفداری، مرحمت کردن، نیکی کردن به
feasible		شدنی، عملی، امکان پذیر، میسر، ممکن، محتمل
feign	[feɪn]	وانمود کردن، بخود بستن، جعل کردن
fertile	[fer·tile 'fɜ:tl /'fɜ:taɪl]	حاصلخیز، پرثمر، بارور، برومند، پربرکت
finance		مالیه، سرمایه تهیه کردن، سرمایه گذاری
finite		متناهی، محدود
flaw	[flɔ:]	درز، رخنه، عیب، خدشه، عیب دار کردن، ترک برداشتن، تند باد، اشوب
flourishing		آباد، ترقی کننده
forbid		منع کردن، بازداشتن، اجازه ندادن
forfeit		جریمه، فقدان، زیان، ضبط شده، خطا کردن، جریمه دادن، هدر کردن
formidable		ترسناک، سخت، دشوار، نیرومند، قوی، سهمگین
found		بنیاد نهادن، تاسیس کردن
frail	[freɪl]	نازک، نحیف، شکننده، زودگذر، سست در برابر وسوسه شیطانی، گول خور، بی
freshly		به تازگی، از روی بی تجربگی، با نفس یا نیروی تازه
function		تابع، وظیفه، کار کردن
fundamental		ابتدایی، اساسی، مفهومی
G		
gain		سود بردن، فایده بردن، پیدا کردن، کسب کردن، باز یافتن، نائل شدن، پیشرفتن
gather		گرد آمدن، جمع شدن، بزرگ شدن، جمع کردن، گرد کردن، نتیجه گرفتن
generate		زاد، تولید کردن، احداث کردن، بوجود آوردن، تناسل کردن، حاصل کردن

gigantic	غول پیکر
gradually	تدریجی، آهسته، قدم بقدم پیش رونده، شیب تدریجی و آهسته
gratifying	[grat·i·fy·ing 'grætɪfaɪɪŋ] وجب خوشنودی، لذت بخش
H	
halt	متوقف کردن، متوقف، درنگ، سکت، ایست کردن، مکث کردن، لنگیدن
handle	با دست عمل کردن، دست داشتن دسته، نگهدارنده، اداره کردن بازی، مددکاری
haphazardly	اتفاقی، برحسب تصادف، اتفاقاً
harbor	لنگرگاه، بندرگاه، پناهگاه، پناه دادن، پناه بردن، لنگر انداختن، پروردن
harmful	مضر، پرگزند
harvest	محصول، هنگام درو، وقت خرمن، نتیجه، حاصل، درو کردن و برداشتن
hasten	تسریع ردن، شتابانیدن، شتافتن
hazardous	پرخطر
heighten	بلند کردن، بلندتر کردن، بالا بردن، زیاد کردن، شدید کردن، بسط دادن
hero	قهرمان، دلاور، گرد، پهلوان داستان
highlight	پررنگ
hue	چرده، رنگ، شکل، تصویر، ظاهر، نما، صورت، هیئت، منظر
I	
ideal	کمال مطلوب، هدف زندگی، ارمان، ارزو، ایده‌ال، دلخوا
illustration	مثال، تصویر
immense	بی اندازه، گزاف، بیکران، پهناور، وسیع، کلان، بسیار خوب، ممتاز، عالی
impressive	موثر، برانگیزنده احساسات، گیرا
improperly	بطور ناصحیح، بطور غلط، بطور نامناسب
impulsively	با قوه محرک‌انی، بی‌اندیشه، بدون اراده
inaccessible	خارج از دسترس، منیع
inactive	غیرفعال
inadvertently	سهو، غیر عمدی
indeed	براستی، حقیقتاً، واقعاً، هر آینه، در واقع، همانا، فی الواقع، آره راستی
indiscriminate	ناشی از عدم تبعیض، خالی از تبعیض، یکسره
inevitable	ناچار، ناگزیر، اجتناب‌ناپذیر، چاره‌ناپذیر، غیر قابل امتناع، حتماً، حتمی الوقوع
infancy	ودکی، بچگی، طفولیت، خردی، صباوت، نخستین، دوره رشد
influence	نفوذ کردن بر، تحت نفوذ خود قرار دادن، تاثیر کردن بر، وادار کردن، ترغیب

infrequently		کم ، کمتر، ندره ، بندرت ، گاه گاهي
ingredients		جزء ، جزء ترکیبی ، (در جمع) اجزاء ، ذرات ، داخل شونده ، عوامل ، عناصر
initiate		ابداع کردن ، ابتکار کردن ، تازه وارد کردن ، آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، نخستین قدم
innovative		ابتکاری ، بدعت آمیز ، ابداعی
inordinate		بی اندازه ، بیش از حد ، مفرط ، غیر معتدل
insignificant		ناچیز
instantly		فورا ، بیدرنگ ، به محض اینکه
intensify		تقویت کردن ، افزایش دادن ، سخت کردن ، تشدید کردن ، شدید شدن
intentionally		قصدی ، عمدی
interpret		تفسیر کردن ، ترجمه کردن ، ترجمه شفاهی کردن
intolerable	[in·tol·er·a·ble in'talərabl /-təbl-]	تحمل ناپذیر ، سخت ، غیر قابل تحمل ، دشوار ، تن درندانی ، بی نهایت
intricate		بغرنج ، پیچیده
intrigue	[in·trigue in'tri:g]	دسیسه کردن ، توطئه چیدن ، فریفتن
intrinsic	in·trin·sic in'trinzɪk /-sɪk]	ذاتی ، اصلی ، باطنی ، طبیعی ، ذهنی ، روحی ، حقیقی ، مرتب ، شایسته
intrude	[in·trude in'tru:d]	سرزده آمدن ، فضولانه آمدن ، بدون حق وارد شدن ، بزور داخل شدن
inundate	[in·un·date 'ɪnʌndet]	سیل زده کردن ، از آب پوشانیدن ، زیر سیل پوشاندن ، اشباع کردن
investigation	[in·ves·ti·ga·tion in,vestɪ'geɪʃn]	تجسس ، جستجو ، جستار ، بازجویی ، بررسی ، تحقیق ، رسیدگی
involuntarily		بی اختیار ، بدون اراده ، بطور غیر ارادی یا غیر عمدی
involve		گرفتار کردن ، گیر انداختن ، وارد کردن ، گرفتار شدن ، درگیر کردن یا شدن
isolated		مجزا کردن ، سوا کردن ، در قرنطینه نگاهداشتن ، تنها گذاردن ، منفرد کردن ، عایق
J		
K		
L		
lack		نبودن ، نداشتن ، احتیاج ، فقدان ، کسری ، فاقد بودن ، ناقص بودن ، کم داشتن
lasting		دیرپای ، بادوام ، ماندنی ، ثابت ، پاینده ، پایا
launch		به اب انداختن کشتی ، انداختن ، پرت کردن ، روانه کردن ، مامور کردن ، شروع
legitimate	[le·git·i·mate lɪ'dʒɪtɪmət]	حلال زاده ، درست ، برحق ، قانونی ، مشروع
limber	[lim·ber 'lɪmbə(r)]	، خمیده ، سربزیر ، مطیع ، تاشو ، خم شو ، نرم ، خم کردن ، تا کردن ، خمیده کردن
M		
magnitude		بزرگی ، اندازه ، مقدار
maintain		نگهداشتن ، برقرار داشتن

marvel	چیز شگفت، شگفتی، تعجب، اعجاز، حیرت زده شدن، شگفت داشتن
means	توانایی، دارایی، استطاعت، وسایل، وسیله، وسائل، توانائی، درآمد، دارائی
measurable	اندازه گیری
mediocre	حد وسط، متوسط، میانحال، وسط
mention	ذکر، اشاره، تذکر، یادآوری، نام بردن، ذکر کردن، اشاره کردن
minuscule	خرد، حرف کوچک
miraculously	بطور حیرت انگیز، معجزا [mi·rac·u·lous·ly mɪˈrækjələsli /-ju-]
mirror	آینه، درآینه منعکس ساختن، بازتاب کردن
moderate	معتدل، ملایم، آرام، میانه رو، مناسب، محدود، اداره کردن، تعدیل کردن
motion	جنبش، تکان، حرکت، جنب و جوش، پیشنهاد، پیشنهاد کردن، طرح دادن، اشاره
mysterious	اسرار آمیز، مرموز، مبهم
N	
narrate	داستانی را تعریف کردن، داستان سرایی کردن، نقلی کردن، شرح دادن
narrow	تنگ، دراز و باریک، کم پهنا، باریک کردن، محدود کردن، کوتاه فکر
negligible	ناچیز، جزئی، بی اهمیت، قابل فراموشی
nevertheless	با وجود این، با این همه، با این وصف، معهدا
nominal	اسمی
normally	عادی، معمولی، هنجار
note	یادداشت، تبصره، توجه کردن، ذکر کردن
notion	تصور، مفهوم
novel	نو، جدید، بدیع، رمان، کتاب داستان
O	
oblige	مجبور کردن، وادار کردن، مرهون ساختن، متعهد شدن، لطف کردن [o·blige əˈblaɪdʒ]
observe	رعایت کردن، مراعات کردن، مشاهده کردن، ملاحظه کردن، دیدن، گفتن
obtain	بدست آوردن، فراهم کردن، گرفتن
obviously	بطور آشکار یا معلوم، بدیهی است که
occasionally	گاهگاه، گاه و بیگاه، بعضی از اوقات
odd	فرد، عجیب
omit	انداختن، حذف کردن، از قلم انداختن
ongoing	در حال پیشرفت، مداوم
opposition	ضدیت، مخالفت، مقاومت، تضاد، مقابله

outlandish		بیگانه وار، عجیب و غریب
overcome		چیره شدن، پیروز شدن بر، مغلوب ساختن، غلبه یافتن
overlook		مسلط یا مشرف بودن بر، چشم پوشی کردن، چشم انداز
overtly		اشکارا
P		
parallel		موازی همزمان
partially		جزئی، پاره‌ای، طرفدارانه، غیر منصفانه
particle		خرده، ریزه، ذره، لفظ، حرف
particular		مخصوص، ویژه، خاص، بخصوص، مخمض، دقیق، نکته بین، خصوصیات، تک
partisan		طرفدار، حامی، پیرو متعصب، پارتیزان
pass		گذشتن، عبور کردن، رد شدن، سپری شدن، تصویب کردن، قبول شدن، رخ
pattern		الگو، نقش
peculiar	[pe·cul·iar pɪ'kju:lɪə(r)]	عجیب و غریب، دارای اخلاق غریب، ویژه
perceive	[per·ceive pə'r'si:v /pə'-]	درک کردن، دریافتن، مشاهده کردن، دیدن، ملاحظه کردن
perilous	['per·il·ous 'perɪləs]	مخاطره آمیز، خطرناک
periodically	['pɪrɪ'ɑdɪkəl /'pɪərɪ'ɒd-]	ت دوره‌ای، در فواصل معین
persistent	[per'sist·ent pə'r'sɪstənt /pə-]	پایدار، دیرپای، ماندگار، مزمز، مصر، پایا، مداوم، ایستادگی کننده، سمج
persuade		وادار کردن، بران داشتن، ترغیب کردن
petition		شکایت کردن، عرضحال دادخواست دادن، دادخواست، عرضحال، عریضه
phenomena		حادثه، عارضه، عرض، نمود، تجلی، اثر طبیعی، نادره، شخص برجسته
philanthropic	[phil·an·throp·ic ,fɪlən'thrɒpɪk(l) /-rɒ-]	نوع پرست، بشردوست
pier	[pɪr /pɪə]	ستون، جزر، اسکله، موج شکن، پایه پل، لنگرگاه
placid	[plac·id 'plæsɪd]	آرام، راحت، متین
plentiful		وافر، فراوان
poll		رای گرفتن، نمونه برداشتن، سر شماری کردن
portray	[por·tray pɔr'treɪ /pɔ:-]	تصویر کشیدن، توصیف کردن، مجسم کردن
position		موقعیت، موضع، مرتبه، مقام، جایگاه
postpone		عقب انداختن، بتعویق انداختن، موکول کردن، پست تر دانستن، در درجه دوم
potent		قوی، پرزور، نیرومند
practical		کابردی، عملی، بکار خور، اهل عمل
precarious	[pre·car·i·ous prɪ'keəriəs /-'keər-]	احتیاط، پیش بینی، حزم، احتیاط کردن

precious	[pre·ci·ous 'prefəs]	قیمتی ، بسیار ، فوق العاده
preconception	[pre·con·cep·tion ,pri:kən'sepʃn]	عقیده از قبل تشکیل شده ، حضور پیش از وقت ، تصدیق بلا تصور، تعصب
predictably		قابل پیشگویی
predominant		غالب ، مسلط ، حکمفرما، نافذ، عمده ، برجسته
presumably		احتمالا
prevalent	[prev·a·lent 'prevələnt]	رایج ، شایع ، متداول ، فائق ، مرسوم ، برتر
prime		اول ، عمده ، نخست ، زبده ، درجه یک
profoundly		عمیق ، ژرف
prominent		حساس ، برجسته ، والا
promote		ترفیع دادن ، ترقی دادن ، ترویج کردن
prompt		اعلان ، فوری ، بیدرنگ ، سریع کردن ، بفعالیّت واداشتن ، برانگیختن ، سریع ، عاجل
prone	[prəʊn]	متمایل ، مستعد ، مهیا ، درازکش ، دمر
prophetic		نبوتی ، مبنی بر پیشگویی
proportions		تناسب ، نسبت
propose		پیشنهاد کردن ، پیشنهاد ازدواج کردن
prosperous		کامیاب ، موفق ، کامکار
purposefully	['pʊrpsəfʊli /'pʊ:p-]	با داشتن مقصود
Q		
R		
radiant		تابان ، گسترده ، شعاع گستر ، تشعشع کننده حرارتی ، تابناک ، متشعشع ، پر
reaction		واکنش ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی
readily		بامیل ، به آسانی ، بسهولة
record		مدرک ، سابقه ، ضبط کردن ، ثبت کردن
recover		دوباره بدست آوردن ، باز یافتن ، بهبودی یافتن ، بهوش آمدن ، دریافت کردن
refine		پالودن ، تصفیه کردن ، خالص کردن ، تهذیب کردن ، پاک شدن ، تصحیح کردن
reflection		بازتاب ، انعکس ، تامل
reject		رد کردن ، نپذیرفتن
relate		باز گو کردن ، گزارش دادن ، شرح دادن ، نقل کردن ، گفتن
release		رها کردن ، آزاد کردن ، مرخص کردن ، منتشر ساختن ، رهایی ، آزادی ، استخلاص
reliably		بطور قابل اعتماد
relinquish		ول کردن ، ترک کردن ، چشم پوشیدن

reluctantly		از روی بی میلی، برخلاف میل، اکراها
remarkable		قابل توجه، عالی، جالب توجه
renown	[re·nəʊn rɪ'naʊn]	آوازه، نام، شهرت، معروفیت، اشتهار، صیت، مشهور کردن
replace		جایگزین کردن
report		گزارش، گزارش دادن
requisite		بایسته، شرط لازم، لازمه، احتیاج، چیز ضروری
resilient	[re'sil·i·ent rɪ'zɪlɪənt]	پس جهنده، مرتجع، فبری، به حال نخستین برگردنده، بهبود پذیر
restore		پس دادن، بحال اول برگرداندن، تعمیر کردن، اعاده دادن، باز دادن
retrieve	[re'trive rɪ'tri:v]	بازیافتن، دوباره بدست آوردن، پس گرفتن، جبران کردن، اصلاح یا تهنیت
reveal	[re·veal rɪ'veɪ:l]	اشکار کردن، فاش کردن، معلوم کردن
rhythm	['rɪðm]	وزن، سجع، میزان، آهنگ موزون، نواخت
ridge		برآمدگی، مرز، لبه، خط الراس، خرپشته، نوک، مرزبندی کردن، شیار دار کردن
rigid		سخت، سفت و محکم، نرم نشو، جدی، جامد، صلب
robust		قوی هیکل، تنومند، ستبر، هیکل دار
routinely		روزمره، کار عادی، جریان عادی، عادت جاری
rudimentary		ناقص، اولیه، بدوی، ابتدایی
S		
sacrifice	[sac·ri·fice 'sækrɪfaɪs]	عقیقه، از دست دادن، قربانی برای شفاعت، قربانی دادن، فداکاری کردن، قربانی
scarcely		کمیاب، کم، نادر، اندک، تنگ، قلیل، ندرتا
scattered		پراکنده کردن، پراکنده شدن، متفرق کردن
scenic	[sce·nic 'sɪ:nɪk]	صحنه ای، نمایشی، مجسم کننده، خوش منظر
security		امنیت، تامین
selective		گزینشی، انتخابی، برگزیده، انتخاب کننده، مبنی برانتخاب، دارای حسن
sensitive		حساس، نفوذ پذیر، دارای حساسیت
settle		نشاندن، قرار دادن، تصفیه کردن، فرو کردن، تسویه، جا دادن، ماندن، مقیم کردن
severe		سخت، سخت گیر، طاقت فرسا، شاق، شدید
shallow		کم ژرفا، کم اب، سطحی، کم عمق کردن
sharply		تند، سخت، به زیرکی، با صراحت
shed		کارخانه سرپوشیده، انداختن افشاندن، افکندن، خون جاری ساختن، جاری
shelter		پناهگاه، جان پناه، محافظت، حمایت، محافظت کردن، پناه دادن
shift		تغییر مکان، انتقال، تغییر جهت، بوش، تناوب، نوبت، تعویض، نوبت کار، نوبتی

situated		واقع شده در، واقع در، جایگزین
solid		ثابت، سخت پا، دج، یکپارچه، یکسان، از جسم، ماده جامد، سفت، محکم
solve		حل کردن، رفع کردن، گشادن، باز کردن
somewhat		قدری، مقدار نامعلومی، تاحدی، مختصری
spacious	[spa·ci·ous 'speɪfəs]	فراخ، جادار، وسیع، جامع، گشاد، فضا دار، مفصل
span		پل زدن روی رودخانه، چشمه، دهانه نظری، افسار، محدوده، گستردگی، پوشش
spontaneous	[spon·ta·ne·ous span'teɪniəs /spon-]	خود به خودی، خود بخود، خود انگیز، بی اختیار، فوری
sporadic	[spo·rad·ic spə'rædɪk]	تک و توک، تک تک، پراکنده، انفرادی، گاه و بیگاه، گاه بگاه
steady		یکنواخت، محکم، پر پشت، استوار، ثابت، پی در پی، مداوم، پیوسته
stream		مسیل، نهر
striking		تصادم، برجسته، قابل توجه، موثر، گیرنده، زننده
submit		تسلیم کردن، ارائه دادن، تسلیم شدن
subsequently		سپس، متعاقباً
substantial		ذاتی، جسمی، اساسی، مهم، محکم، قابل توجه
suffer		تحمل کردن، کشیدن، تن در دادن به، رنج بردن
sufficiently		بقدر کفایت
suitable		در خورد، مناسب، شایسته، فراخور، مقتضی
superficial		صوری، سطحی، سرسری، ظاهری
superior		بالایی، بالاتر، مافوق، ارشد، برتر، ممتاز
supposedly		بطور فرضی
suspect		بدگمان شدن از، ظنین بودن از، گمان کردن، شک داشتن، مظنون بودن، مظنون
sustained		نگهداشتن، متحمل شدن، تحمل کردن، تقویت کردن، حمایت کردن از
swift		سریع، چابک، تندرو، فرزند، با سرعت
symbols		نماد، مظهر
synthesis	[syn·the·sis 'sɪnθɪsɪs]	ترکیب، تلفیق، (ش.) امتزاج، پیوند، هم گذاری
systematically		با روش معین، از روی یک اسلوب معین، از روی قاعده، مر
T		
tangible	[tan·gi·ble 'tændʒəbl]	قابل لمس، محسوس، پر ماس پذیر، لمس کردنی
tedious	[te·di·ous 'tɪ:dɪəs]	ملالت اور، خسته کننده، کسل کننده، کج خلق، ناراضی
tempt	[tempt]	اغوا کردن، فریفتن، دچار وسوسه کردن
terrifying	[ter·ri·fy 'terɪfaɪ]	وحشت زده کردن

theoretically		نظری
tightly		سفت، محکم، تنگ
toxic	[tox·ic 'tɒksɪk(l) /'tɒk-]	مسموم، زهرالود، زهری، سمی، ناشی از زهر آگینی، زهراگین
tranquility	[tran·quil·i·ty træn'kwɪlətɪ]	ارامش، آسودگی، آسایش خاطر، راحت
transport		نقل و انتقال، حمل و نقل
trap		محبوس
treasury	[treas·ur·y 'trezəri]	خزانه داری، گنجینه، گنج، خزانه
triumph	[tri·umph 'traɪəmf]	پیروزی، جشن پیروزی، پیروزمندانه، فتح و ظفر، طاق نصرت، غالب آمدن
U		
unbiased		بیغرض، عاری از تعصب، بدون تبعیض، تحت تاثیر واقع نشده
undeniably		انکار ناپذیر
underestimated		ناچیز پنداشتن، دست کم گرفتن، تخمین کم
uniform		یکسان، متحد الشكل، یکنواخت
unique		بی‌تا، بی‌همتا، بیمانند، بی‌نظیر، یکتا، یگانه، فرد
unlikely		بی‌شبهت، برخلاف، غیر، برعکس
unmistakable		خالی از اشتباه و سوء تفاهم، بی‌تردید
unravel		از هم باز کردن، از گیر در آوردن، حل کردن
unwarranted		غیرقابل ضمانت، توجیه نکردنی، بیجا
V		
vague	[veɪg]	مبهم، غیر معلوم، سر بسته و ابهام دار
vanishing		ناپدید شدن، به صفر رسیدن
varied		رنگارنگ، گوناگون، متنوع
vast		پهناور، وسیع، بزرگ، زیاد، عظیم، بیکران
vibrant	[vi·brant 'vaɪbrənt]	مرتعش، لرزان، به تپش در آمده، در حال جنبش، تکریری، پرتراوت و چالاک
vigorous	[vig·or·ous 'vɪɡərəs]	پرزور، نیرومند، زورمند، قوی، شدید
visibly		بطور مرئی
vital		حیاتی، وابسته بزندگی، واجب، اساسی
volume	[vol·ume 'vɒljəm /'vɒlju:m]	حجم، جلد
W		
wanton		سرکش، حرف نشنو، بازیگوش، خوشحال، عیاش، جسور، شرور شدن، گستاخ
weak		کم مقاومت، سست، کم دوام، ضعیف، کم بنیه، کم زور، کم رو

wide		پهن، عریض، گشاد، فراخ، وسیع، پهناور، زیاد، پرت، کاملاً باز، عمومی
widespread		شایع، همه‌جا منتشر، گسترده
wisdom		فرزانگی، خرد، حکمت، عقل، دانایی، دانش، معرفت
withstand		تاب آوردن، مقاومت کردن، ایستادگی کردن در برابر، تحمل کردن، مخالفت
witticism	[wit·ti·cism 'wɪtɪsɪzəm]	بذله گویی، شوخی، لطیفه گویی، مسخره
woo		اظهار عشق کردن، با، عشق‌بازی کردن، با، خواستگاری کردن، جلب لطف کردن
worthwhile		ارزنده، قابل صرف وقت، ارزش دار
X		
Z		
zenith	[ze·nith 'zɪ:nɪθ /'zen-]	سمت‌الراس، بالاترین نقطه‌اسمان، قله، اوج